

طبقه‌بندی معنایی اصطلاحات فارسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی

دکتر محمد راسخ‌مهند*

دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی‌سینا

مونا شمس‌الدینی

کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه کردستان

چکیده

در این تحقیق به بررسی اصطلاحات در زبان فارسی پرداخته‌ایم. ابتدا براساس دیدگاه نانبرگ، ساگ و واسو، اصطلاحات را به دو دسته عبارات ترکیبی اصطلاحی (بخش‌پذیر) و عبارات اصطلاحی (بخش‌ناپذیر) تقسیم و سپس براساس دیدگاه زبان‌شناسی شناختی و به‌طور اخص رویکرد کووکسس، آنها را بررسی کرده‌ایم. از منظر شناختی سازوکارهای استعاره، مجاز و دانش متعارف، به‌عنوان انگیزه معنایی در تولید و درک اصطلاحات دخیل‌اند. در این پژوهش نیز اصطلاحات از منظر این سازوکارها بررسی شدند و معلوم شد عواملی مانند بخش‌پذیری معنایی، استعاره، مجاز و دانش متعارف در تعیین معنای اصطلاحات دخیل‌اند. بر همین اساس، عبارات ترکیبی اصطلاحی را به همراه اصطلاحاتی که حاوی استعاره، مجاز و یا دانش متعارف‌اند، از نظر معنایی به‌عنوان اصطلاحات شفاف، و عبارات اصطلاحی را به‌عنوان اصطلاحات تیره تقسیم‌بندی کردیم. تعداد اصطلاحات شفاف بسیار بیشتر از اصطلاحات تیره است.

واژگان کلیدی: اصطلاح، زبان‌شناسی شناختی، استعاره، مجاز، دانش متعارف

*mrasekhmahand@yahoo.com

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسؤل:

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۷/۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۰/۱۴

۱- مقدمه

هزاران اصطلاحی که در زبان‌های مختلف به چشم می‌خورد، همگی حاکی از آن‌اند که این عبارات بخش مهمی از زبان را به خود اختصاص داده‌اند؛ تا جایی که گاه بیان برخی مفاهیم، به‌ویژه مفاهیم انتزاعی، بدون استفاده از اصطلاحات، بسیار دشوار و بعضاً غیرممکن به نظر می‌رسد. اما ارائه تعریفی جامع و کامل از اصطلاح، این مقوله پرکاربرد و عضو جدانشدنی زبان، کاری مشکل است و تاکنون توصیف واحدی که بر آن اتفاق نظر وجود داشته باشد، ارائه نشده است. تعاریف متفاوتی از اصطلاح ارائه شده است: عباراتی حاوی یک کلمه یا بیشتر که معنای کل آنها با معنای اجزای تشکیل‌دهنده فرق دارد (وکاچووا^۱، ۲۰۰۵)؛ مقولات تیره (همان، به نقل از نانبرگ^۲، ۱۹۹۴)؛ به لحاظ معنایی تیره و استعاری (همان، به نقل از مون^۳، ۱۹۹۸)؛ ترکیبی غیرعادی از عناصر زبان (همان، به نقل از فیلپک و چرماک^۴، ۱۹۸۵) که معمولاً به لحاظ ساختاری معیوب است (همان به نقل از بیلکوا^۵، ۲۰۰۰)؛ واحدهایی که تنها در محدوده معینی دارای تنوع و گوناگونی هستند (همان به نقل از فرناندو^۶، ۱۹۹۶ و ایفیل^۷، ۲۰۰۲)؛ عباراتی که در آنها میان آنچه گفته می‌شود و آنچه مورد نظر است، تفاوت وجود دارد (همان به نقل از لاوال^۸، ۲۰۰۳)؛ عباراتی که معنی مجازی آنها با معنی کلماتی که اجزای تشکیل‌دهنده آنها هستند تفاوت دارد (لیبن و تیتون^۹، ۲۰۰۸ به نقل از ایبل^{۱۰}، ۲۰۰۳ و کاکسیاری و گلاکزبرگ^{۱۱}، ۱۹۹۱ و گیبس^{۱۲}، نایاک^{۱۳} و کاتینگ^{۱۴}، ۱۹۸۹ و نانبرگ ۱۹۷۸ و تیتون و کانین^{۱۵}، ۱۹۹۹).

1. Vokacova

2. Nunberg

3. Moon

4. Filipec and Cermak

5. Billkova

6. Fernando

7. Ifill

8. Laval

9. Libben and Titone

10. Abel

11. Cacciari and Glucksberg

12. Gibbs

13. Nayak

14. Cutting

15. Connine

همان‌طور که از تعاریف فوق برمی‌آید، آنچه اصطلاحات را از دیگر مقولات زبانی جدا می‌کند، ماهیت «غیرمنطقی» آن است، یعنی فقدان هرگونه ارتباط قابل تشخیص میان معنای زبانی و معنای اصطلاحی. همین ویژگی اغلب اصطلاحات - و نه تمام آنها - باعث ارائه چنین تعریفی از آنها می‌شود: ساختاری که معنای آن را نمی‌توان از معنای اجزای آن دریافت (گیس، ۲۰۰۷). پژوهشگران براساس رویکردهای مختلف، تحلیل‌های متفاوتی از اصطلاحات ارائه کرده‌اند. در این پژوهش قصد داریم براساس دیدگاه زبان‌شناسی شناختی به بررسی اصطلاحات زبان فارسی بپردازیم و درنهایت به این سؤالات پاسخ دهیم:

۱- چه عواملی در تعیین معنای اصطلاحات دخیل هستند؟

۲- آیا می‌توان اصطلاحات فارسی را به لحاظ معنایی تقسیم‌بندی کرد و آنها را در دسته‌های معینی جای داد؟

در این پژوهش از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده‌است. پیکره مورد استفاده در پژوهش حاضر، فرهنگ فارسی عامیانه، نوشته ابوالحسن نجفی است.

۲- کاربردهای اصطلاحات در زبان

عبارات اصطلاحی تنها زینت‌های زبان نیستند که به منظور پیراستن سبک گفتاری سخنوران به کار روند، بلکه جزء جدانشدنی زبان‌اند که کار تعامل اجتماعی را تسهیل می‌کنند، انسجام درون‌متنی را افزایش می‌دهند و از همه مهم‌تر انعکاس‌دهنده الگوهای اساسی تفکر بشر هستند. اصطلاحات تنها الفاظی ثابت، ساده یا منجمد نیستند. در اغلب موارد اصطلاحات قابل تحلیل و پیوند دادن به ساختارهای مفهومی استعاری و مجازی هستند. تحقیقات زبان‌شناسی شناختی طی بیست‌وپنج سال گذشته نقش مهمی در ارتقا و توسعه این نگرش نسبت به اصطلاحات داشته‌است (همان: ۲۰۰۷). هزاران اصطلاح و ضرب‌المثلی که در فرهنگ لغت‌های معاصر به چشم می‌خورند همه حاکی از آن‌اند که این عبارات بخش مهمی از زبان را به خود اختصاص داده‌اند. البته تفاوت‌هایی میان دو حوزه ضرب‌المثل و اصطلاح وجود دارد که نباید نادیده گرفته شوند. شاید مهم‌ترین تمایز این دو مقوله زبانی، انجام کامل نحوی ضرب‌المثل‌ها در برابر تغییرپذیری اندک اصطلاحات باشد؛ به‌طوری که غالباً ضرب‌المثل‌ها به صورت جملات و عباراتی ثابت در کلام به کار می‌روند،

اما اصطلاحات عموماً به لحاظ شخص و زمان صرف می‌شوند. گردآوری و تدوین ضرب‌المثل‌های فارسی کار بزرگی است که نیاز به تحقیق جامعی دارد. البته این کار کم‌وبیش انجام شده‌است. به‌طور مثال، *امثال و حکم* دهخدا و *ده هزار مثل فارسی* تألیف دکتر ابراهیم شکورزاده (۱۳۷۲) از نمونه‌های معروف و خوب در این حوزه‌اند.

به دلیل گستردگی و وسعت ضرب‌المثل‌های زبان فارسی، در این تحقیق صرفاً به بررسی اصطلاحات اکتفا شده‌است. اما این سؤال پیش می‌آید که چرا مردم در گفتار و نوشتار خود از اصطلاحات استفاده می‌کنند. اصطلاحات را مردم به‌کار می‌برند تا مؤدب به نظر برسند، ایده‌هایی را مطرح کنند که بیان آنها با استفاده از زبان تحت‌اللفظی مشکل است و نهایتاً افکار و اندیشه‌هایشان را به صورت مختصر، مفید و روشن مطرح کنند (گیس، ۲۰۰۷، به نقل از گیس، ۱۹۹۴ و اورتونی^۱، ۱۹۷۵). به‌طور مثال اصطلاح «قلب/ دل کسی را شکستن» را در نظر بگیرید. مرجع لغوی این اصطلاح، عملی را بیان می‌کند، اما مرجع اصطلاحی آن حسی و عاطفی است. یا مرجع لغوی اصطلاح «دود شدن و به آسمان رفتن/ دود شدن و به هوا رفتن» یک اتفاق است، در صورتی که مرجع اصطلاحی آن وجودی است. درواقع گوینده این اصطلاحات، هر یک از عبارات اصطلاحی را به‌کار می‌برد تا به‌طور غیرمستقیم عقیده‌ای شخصی را در ظاهر موقعیت فیزیکی ملموس‌تری بیان کند. به این ترتیب با به‌کار بردن یک اصطلاح، تعبیر و ارزیابی گوینده از موقعیت مشخص می‌شود.

استفاده از اصطلاحات دلایل شناختی نیز دارد. به این صورت که هم در تولید و هم در درک زبان، میان‌برهای ذهنی فراهم می‌آورد. مثلاً گوینده می‌تواند جمله‌ای مانند «علی با دیدن آشپزخانه به‌هم‌ریخته حسابی از کوره در رفت» را به‌راحتی برای توصیف تصویری کاملاً واضح از عصبانی شدن علی به‌کار ببرد (گیس و اوبرین^۲، ۱۹۹۰).

شنوندگان به خاطر آشنایی با اصطلاح «از کوره در رفتن» به‌راحتی معنای مجازی این عبارت را می‌فهمند (گیس، ۱۹۹۴). مردم معنای مجازی اصطلاح را سریع‌تر از معنای تحت‌اللفظی یا تفاسیر همان اصطلاح می‌فهمند (گیس، ۱۹۸۰). به همین دلیل زبان قاعده‌مند از طرفی ابزاری برای تضمین بقای فیزیکی و اجتماعی افراد در طول ارتباط است و از طرف دیگر، راهی برای اجتناب از پردازش زیادی است. گذشته از اینها، از آنجا

1. Ortony
2. O'Brien

که اصطلاحات، اطلاعاتی را که در مکالمه ارائه شده‌است، به لحاظ موضوعی خلاصه می‌کنند، ابزار بسیار خوبی برای مشخص کردن زمان تغییر موضوع به شمار می‌روند و باعث می‌شوند سخنگویان به موضوع بعدی در مکالمه خود بپردازند.

۳- دیدگاه‌های مختلف درباره اصطلاحات

مقوله اصطلاحات را می‌توان از منظرهای مختلف مورد بررسی قرار داد. به‌طور کلی می‌توان این دیدگاه‌ها را به دو دسته تقسیم کرد: دیدگاه‌های سنتی و دیدگاه‌های جدید.

۳-۱- دیدگاه‌های سنتی

مقوله اصطلاحات به خاطر ویژگی معنایی خاصی که دارد، همواره مورد توجه زبان‌شناسان بوده‌است. این ویژگی معنایی آن است که معمولاً معنای کلی یک عبارت اصطلاحی برابر با مجموع معنای اجزای تشکیل‌دهنده آن نیست. تقریباً تا اواخر دهه هفتاد میلادی عمده‌ترین گرایش در تحلیل اصطلاحات، پیروی از این نظر بود که عبارات اصطلاحی مقولاتی بخش‌ناپذیرند؛ بدین معنا که نمی‌توان معنای آنها را از مجموع معنای اجزای آنها تشخیص داد. به عبارتی دیگر، معنای آنها قراردادی است و هیچ ارتباطی با اجزای آنها ندارد. در دیدگاه‌های سنتی، اصطلاحات مجموعه معینی از مقوله بزرگ‌تر واژگان به شمار می‌آیند (کارتر و مک‌کارتی^۱، ۱۹۸۸). بنابراین معنای آنها باید مستقیماً در واژگان ذهنی قید شود، همان‌طور که معنای واژگان جداگانه در یک فرهنگ لغت ذکر می‌شود. بدین ترتیب در این دیدگاه، اصطلاحات مقولاتی صرفاً زبانی تلقی می‌شوند و اجزائی از واژگان هستند که از هرگونه نظام مفهومی مستقل‌اند. از این منظر تمام چیزی که درباره اصطلاحات می‌توان گفت این است که اصطلاحات نیز مانند واژه‌ها دارای ویژگی‌های نحوی معین و معنای ویژه‌اند که با معنی اجزای تشکیل‌دهنده آنها در ارتباط است.

یکی از اساسی‌ترین گرایش‌ها در معناشناسی صوری، بخش‌پذیری معنایی است. طبق این نظریه، معنای یک جمله را می‌توان از معنای اجزای تشکیل‌دهنده آن استنباط کرد. گرچه این اصل در معناشناسی صوری بر جمله تأکید دارد، اما نظریه بخش‌پذیری معنایی نقش مهمی در بررسی معنایی اصطلاحات ایفا می‌کند. رایج‌ترین نمونه اصطلاح

1. Carter and McCarthy

در کتاب‌های زبان‌شناسی و روان‌شناسی زبان، اصطلاحات «kick the bucket» (به معنی مردن) و «shoot the breeze» (به معنی گپ زدن) هستند (آکماجیان^۱ و دیگران، ۱۹۸۷: ۲۶۱ و کلارک^۲ و کلارک، ۱۹۷۷: ۴۴۶). این مثال خود منعکس‌کننده دیدگاه سنتی به اصطلاحات است: صورت‌های منجمدی که معنایشان در واژگان ذهنی به صورت یک کلمه وجود دارد.

۳-۲- دیدگاه‌های جدید

در چند دهه اخیر، تحقیقات زبان‌شناسان نشان داده‌است که معنای اصطلاحات از آنچه به نظر می‌رسد فراتر است. البته تمام اصطلاحات به تیرگی و ابهام «kick the bucket» نیستند. بسیاری از محققان با تکیه بر اصطلاحاتی که به لحاظ معنایی از «kick the bucket» شفاف‌ترند، به مخالفت با دیدگاه سنتی بخش‌ناپذیری اصطلاحات پرداخته‌اند و ادعا کرده‌اند که معنای بسیاری از اصطلاحات را می‌توان تاحدی از معنای کلمات تشکیل‌دهنده آنها دریافت (کیسر و بلاي^۳، ۱۹۹۹، به نقل از کاکسیاری و تابوسی^۴، ۱۹۹۳).

۳-۲-۱- دیدگاه نانبرگ، ساگ و واسو

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، یکی از گرایش‌های مهم در بررسی اصطلاحات «بخش‌ناپذیر» دانستن آنهاست؛ اما در سال‌های اخیر نظریه‌های بخش‌پذیری در پردازش اصطلاحات توسعه بیشتری یافته‌اند (مانند گیسی و نایاک، ۱۹۸۹؛ گیسی، نایاک، بولتون^۵ و کیپل^۶، ۱۹۸۹؛ گیسی، نایاک و کاتینگ، ۱۹۸۹؛ هامبلین^۷ و گیسی، ۱۹۹۹، برگرفته از لیبن و تیتون، ۲۰۰۸). مفهوم بخش‌پذیر بودن اصطلاحات اولین بار توسط نانبرگ (۱۹۷۸) مطرح شد. او روشی برای دسته‌بندی اصطلاحات ارائه داد که در آن بر تعامل میان معنای تحت‌اللفظی اصطلاح و معنای مجازی آن تأکید شده بود.

1. Akmajian
2. Clark
3. Keysar & Bly
4. Tabossi
5. Bolton
6. Keppel
7. Hamblin

نانبرگ، ساگ^۱ و واسو^۲ (۱۹۹۴) برای بررسی بهتر اصطلاحات، ابتدا آنها را به دو گروه تقسیم می‌کنند:

الف) عبارات ترکیبی اصطلاحی^۳

ب) عبارات اصطلاحی^۴

در عبارات ترکیبی اصطلاحی، معنی کل اصطلاح را می‌توان از معانی اجزای آن حدس زد. به عبارت دیگر، معنی کل اصطلاح در بین اجزای تشکیل‌دهنده این عبارت توزیع شده‌است. در این دسته از اصطلاحات اگر معنای تک‌تک اجزای تشکیل‌دهنده اصطلاح را بدانیم، می‌توانیم به‌طور کلی معنای اصطلاحی را حدس بزنیم:

۱- به تور کسی خوردن: به چنگ کسی افتادن

۲- لگد به بخت خود زدن: ضرر به مصالح خود زدن، برخلاف مصالح خود عمل کردن

۳- لقمه گنده‌تر از دهن خود برداشتن: هدف بالاتر از شایستگی خود منظور داشتن

۴- زیر و رو کردن: آشفته کردن، منقلب/ دگرگون کردن

۵- جنس کسی خراب بودن: سرشت و ماهیت کسی نادرست بودن

دسته دوم، یعنی عبارات اصطلاحی، مانند گروه اول نیستند. عبارات اصطلاحی عباراتی هستند که معنای آنها در بین تک‌تک اجزای آنان توزیع نشده‌است؛ یعنی نمی‌توان معنای اصطلاحی را با توجه به معنای تک‌تک اجزای تشکیل‌دهنده اصطلاح حدس زد. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۶- خود را به کوچه علی‌چپ زدن: تظاهر به بی‌اطلاعی کردن، تجاهل کردن.

۷- یک‌دستی زدن: امر نامسلم را به صورت امر یقینی به مخاطب نسبت دادن به منظور مشاهده و بررسی واکنش او و حصول اطمینان از بی‌گناهی یا گناهکاری او.

۸- روی (ی) شاخ کسی بودن: در آینده به‌طور قطع برای کسی رخ دادن (اتفاق بد یا خوب)

۹- دندان‌های (دندان) کسی را شمردن: کسی را نادان یا ساده‌لوح یافتن، از سادگی کسی سوء استفاده کردن.

۱۰- خر داغ کردن: باعث امیدواری شدن، اما خیال باطلی بیش نبودن

1. Sag
2. Wasow
3. idiomatically combining expressions
4. idiomatic phrases

نانبرگ و همکاران سه ویژگی معنایی اصلی برای اصطلاحات نام می‌برند و بر این باورند که بسیاری از مشکلاتی که در تحلیل اصطلاحات دیده می‌شود، برخاسته از نوعی سردرگمی در این ویژگی‌هاست که همان قراردادی بودن، تیرگی^۱ (یا شفافیت) و بخش‌پذیری است. اصطلاحات در این سه بُعد با یکدیگر تفاوت دارند:

قراردادی بودن: به‌وسیله تفاوت در میان معنای عبارت اصطلاحی و معنایی که تنها با توجه به اصول مشخص‌کننده معنی اجزا- در زمانی که اجزا به صورت مجزا به‌کار رفته‌اند- و نیز بخش‌پذیری معنایی معین می‌شود.

تیرگی (یا شفافیت): میزان سهولتی که با آن انگیزه به‌کارگیری اجزا را می‌توان دریافت کرد.

بخش‌پذیری: زمانی که معنای عبارتی مشخص شد، با کمک اجزای اصطلاح می‌توان آن را تاحدی تحلیل کرد که این حد، همان بخش‌پذیری است.

درواقع از نظر نانبرگ و همکاران تفاوت میان عبارات اصطلاحی و عبارات ترکیبی اصطلاحی آن است که عبارات ترکیبی اصطلاحی نسبت به عبارات اصطلاحی بخش‌پذیرترند و شفافیت بیشتری دارند، اما میزان قراردادی بودن عبارات اصطلاحی بیشتر است. تا زمانی که راه اطلاع از بخش‌پذیری یک عبارت، توانایی سخنگوی زبان در تولید یا فهم اصطلاح، تنها براساس آگاهی از اجزای تشکیل‌دهنده آن است، قراردادی بودن، متضمن بخش‌ناپذیری خواهد بود و این مسأله باعث شده بسیاری از زبان‌شناسان این دو مفهوم (قراردادی بودن و بخش‌ناپذیری) را به صورت جایگزین و قابل تعویض با یکدیگر به‌کار برند. به عقیده نانبرگ و همکاران، این رویکرد صحیح نیست و گرچه اصطلاحات حاوی قراردادهای معینی هستند، اما این قراردادهای بخش‌ناپذیری آنها را تضمین نمی‌کند؛ این قراردادهای را می‌توان به کاربرد اجزای اصطلاحات نسبت داد و نه کل اصطلاح. بنابراین نانبرگ و همکاران اکثر اصطلاحات گروهی را عبارات ترکیبی اصطلاحی قلمداد می‌کنند، نه عبارات اصطلاحی.

گیبس و همکارانش نیز مطالعات گسترده‌ای را انجام داده‌اند تا مشخص کنند: ۱- آیا مردم می‌توانند با اطمینان، اصطلاحات را به دو دسته بخش‌پذیر و بخش‌ناپذیر تقسیم

1-opacity

کنند؛ ۲- آیا اصطلاحات بخش‌پذیر، راحت‌تر از اصطلاحات بخش‌ناپذیر ادراک می‌شوند. در مورد اصطلاحات بخش‌پذیر، نتایج تحلیل‌های زبانی، با معنای اصطلاحی سازگاری دارد. بنابراین فرایند ادراک معنی تسهیل می‌شود. در مورد اصطلاحات بخش‌ناپذیر، معنای اصطلاحی و معنای زبانی با یکدیگر ناسازگارند، به همین دلیل فرایند ادراک معنی مشکل‌تر است. شواهد مورد بررسی، با این تقسیم‌بندی اولیه مطابقت دارند. مردم هیچ مشکلی در قضاوت درباره اینکه کدام اصطلاحات بخش‌پذیر و کدام یک بخش‌ناپذیرند، ندارند (گیس و نایاک ۱۹۸۹). به علاوه، همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، اصطلاحات بخش‌پذیر سریع‌تر از اصطلاحات بخش‌ناپذیر ادراک می‌شوند (گیس، نایاک و کاتینگ، ۱۹۸۹).

۳-۲-۲- رویکرد زبان‌شناسی شناختی

یکی از رویکردهایی که نگاه متفاوتی به اصطلاحات دارد، رویکرد زبان‌شناسی شناختی است. زبان‌شناسی شناختی یکی از مکاتب نوین زبان‌شناسی است که در اواخر دهه ۱۹۷۰ در مقابل نگرش‌های صورت‌گرایانه به زبان ظهور پیدا کرد. این مکتب ریشه در علوم شناختی دارد که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مطرح شد. تحقیقات اولیه توسط تعداد کمی از دانشمندان صورت گرفت. در اوایل دهه ۱۹۹۰ شمار تحقیقات در این حوزه و همچنین تعداد محققانی که خود را زبان‌شناس شناختی می‌دانستند، رشد چشمگیری یافت. در سال‌های ۱۹۸۹/۹۰ «جامعه بین‌المللی زبان‌شناسی شناختی» و «مجله زبان‌شناسی شناختی»^۱ تشکیل شدند. به گفته زبان‌شناس برجسته شناختی، رونالد لانگاکر^۲، این اتفاق ظهور زبان‌شناسی شناختی را به‌عنوان جنبشی وسیع و خردمندانه رقم زد (اوانز و گرین^۳، ۲۰۰۶: ۳).

زبان‌شناسی شناختی جنبش یا امری خطیر تلقی می‌شود؛ چراکه نظریه معین و مشخصی نیست، بلکه رویکردی است متشکل از مجموعه‌ای از اصول، فرضیات و دیدگاه‌ها که منجر به تعداد گوناگونی از نظریه‌های مکمل و دارای اشتراک - و گاهی رقیب- شده‌است (همان).

1. Journal of Cognitive Linguistics
2. Ronald Langacker
3. Evans & Green

زبان‌شناسان شناختی نیز مانند دیگر زبان‌شناسان، زبان را به خاطر خود آن بررسی می‌کنند. آنها تلاش می‌کنند نظام‌مندی، ساختار و عملکردهای زبان را توصیف و توجیه کنند و درعین حال چگونگی درک این عملکردها را توسط زبان تشریح نمایند. یکی از دلایل مهم توجه آنها به مطالعه زبان، ریشه در این فرضیه دارد که زبان منعکس‌کننده الگوهای تفکر است. بنابراین مطالعه زبان از این منظر، مطالعه الگوهای مفهوم‌سازی است. زبان دریچه‌ای است رو به عملکردهای شناختی، و زوایای درونی ماهیت، ساختار و سازمان‌دهی افکار و عقاید را آشکار می‌سازد. مهم‌ترین تفاوت رویکرد زبان‌شناسی شناختی با سایر رویکردها آن است که در زبان‌شناسی شناختی، زبان انعکاس‌دهنده ویژگی‌های اساسی ذهن است.

۴- اصطلاحات در زبان‌شناسی شناختی

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، در دیدگاه سنتی اصطلاحات مجموعه معینی از مقوله بزرگ‌تر واژگان‌اند و موضوعی هستند که تنها با زبان سروکار دارند (یعنی اعضای واژگان یا همان فرهنگ لغت ذهنی ما هستند) و از هرگونه نظام مفهومی مستقل‌اند. به علاوه، اصطلاحات مقولاتی جدا از یکدیگر تلقی می‌شوند. با این وضعیت فقط باید مشخصه‌های نحوی و معنایی هر یک از آنها را بدانیم. کلمات تک‌تک براساس ویژگی‌های نحوی و معنایی خود در واژگان شکل می‌گیرند و دقیقاً همین اتفاق نیز در مورد اصطلاحات رخ می‌دهد. گرچه انواع متفاوتی از روابط میان واژه‌ها وجود دارد (مانند چندمعنایی، هم‌معنایی، هم‌نامی و تضاد معنایی) و برای اصطلاحات نیز چنین روابطی در نظر گرفته می‌شود، اما مسأله آن است که اینها فقط روابط مربوط به معنای زبانی‌اند، نه روابطی در یک نظام مفهومی. در دیدگاه سنتی، معنای زبانی از نظام مفهومی بشر و دانش‌جامعی که سخن‌گویان یک زبان آن را به اشتراک می‌گذارند، منفک است. برای درک بهتر دیدگاه زبان‌شناسی شناختی درباره اصطلاحات، به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱۱- آتش به پا کردن: باعث آشوب شدن، آشوبگری کردن

۱۲- آتش سوزاندن: آشوب به پا کردن، قرار و آرام را از دیگران صلب کردن، شرارت کردن

۱۳- آتش کسی تند بودن: سخت متعصب و پرشور بودن، در تبلیغ یا پیشبرد عقیده خود

پیوسته و بی‌پروا پافشاری کردن

۱۴- آتش گرفتن: سخت خشمگین شدن

۱۵- به آتش کسی سوختن: به کیفر گناه کسی مجازات شدن، تاوان گناه دیگری را پس دادن

۱۶- توی آتش انداختن (کسی را): موجبات بدبختی کسی را فراهم کردن

در جملات بالا اصطلاحاتی را می‌بینیم که به جنبه‌های مختلف «آتش» اشاره دارند: شروع آتش، اتمام آتش، شعله‌ور کردن آتش، روشن کردن آتش، خاصیت نابودسازی آتش و مانند اینها. به علاوه، همان‌طور که کلمه «آتش» در این اصطلاحات به کار رفته‌است، واژه‌های دیگری نیز از حوزه آتش در این اصطلاحات به چشم می‌خورند؛ مانند سوزاندن، سوختن، تند شدن و به پا کردن. این مثال‌ها - و بسیاری از مثال‌های دیگر - همگی ثابت می‌کنند که این قلمروی مفهومی^۱ یا همان مفهوم^۲ «آتش» است که در روند ساخت اصطلاحات نقش دارد نه فقط کلمات. کلمات به‌سختی قادرند چنین مفاهیم عمیقی را ایجاد کنند.

به گفته کووکسس^۳ (۲۰۰۲: ۲۰۱) با استفاده از این شواهد، اصل کلی مهمی را می‌توان نتیجه گرفت: بسیاری از اصطلاحات، یا شاید اغلب آنها محصول نظام مفهومی^۴ ما هستند و نه تنها تولیدات زبانی (بدین معنا که جزئی از واژگان باشند). یک اصطلاح، عبارتی نیست که معنای آن در مقایسه با معنای اجزای سازنده‌اش، به نوعی خاص باشد، بلکه برخاسته از دانش کلی‌تر ما از جهان است که در نظام مفهومی ما وجود دارد. به عبارت دیگر، اصطلاحات (یا دست‌کم بخش اعظم آنها) ماهیتاً مفهومی هستند و نه زبانی. بدین ترتیب می‌توان با تکیه بر این دانش، معنای اصطلاحات را فهمید. پس معنای اصطلاحات را باید انگیخته^۵ دانست نه دل‌بخوایی. همین دانش است که انگیزه معنای اصطلاحی را فراهم می‌سازد. این رویکرد با نگرش سنتی به اصطلاحات که آنها را مجموعه‌های دل‌بخوایی از صورتهایی می‌داند که هر یک معنایی دارند و در کنار هم یک معنای کلی معین به دست می‌دهند، مخالف است (کووکسس و زابو، ۱۹۹۶).

1. conceptual domain
2. concept
3. Kovecses
4. conceptual system
5. motivated
6. Szabo

البته باید توجه داشت که انگیخته با قابل پیش‌بینی تفاوت دارد. وقتی می‌گوییم معنای یک اصطلاح انگیخته است، بدین معنا نیست که معنی آن کاملاً قابل پیش‌بینی است. به عبارت دیگر، این‌طور نیست که با دانستن معنای غیراصطلاحی یک اصطلاح، بتوان معنای اصطلاحی آن را کاملاً پیش‌بینی کرد. انگیختگی مفهومی بسیار ضعیف‌تر از قابل پیش‌بینی است. در برخی موارد هیچ اطلاعی درمورد انگیزه مفهومی معنای اصطلاح نداریم؛ مانند اصطلاحات «kick the bucket» یا «خود را به کوچۀ علی‌چپ زدن» که نمونه‌های اعلای مقوله اصطلاحات هستند.

انگیزه به کار رفتن برخی واژه‌ها را در تعداد زیادی از اصطلاحات، می‌توان نوعی سازوکار شناختی در نظر گرفت که حوزه‌های دانش را به معنای اصطلاحی پیوند می‌دهد. انواع این سازوکارها که در بسیاری از اصطلاحات به چشم می‌خورند، استعاره^۱، مجاز^۲ و دانش متعارف^۳ هستند. در ادامه به کاربرد این سازوکارها در ساختن اصطلاح می‌پردازیم.

۴-۱- استعاره

از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، استعاره را فهم یک قلمرو مفهومی از طریق قلمرو مفهومی دیگر تعریف می‌کنند. به‌طور مثال وقتی با استفاده از سفر درباره زندگی حرف می‌زنیم و فکر می‌کنیم، یا بحث و جدل را با جنگ، عشق را با سفر، خشم را با آتش و وقت را با طلا توصیف می‌کنیم، در تمام موارد از استعاره‌ها استفاده کرده‌ایم. قلمروی که استعاره از آنجا رقم می‌خورد تا به کمک آن، قلمرو مفهومی دیگری فهمیده شود، قلمرو مبدأ^۴، و قلمرو مفهومی‌ای که با این روش فهمیده می‌شود، قلمرو مقصد^۵ نام دارد.

بنابراین زندگی، بحث و جدل، عشق، خشم و وقت، قلمروهای مقصد، و سفر، جنگ، آتش و طلا قلمروهای مبدأ هستند. معمولاً قلمروهای مقصد، مفاهیمی انتزاعی‌تر، و قلمروهای مبدأ، مفاهیمی عینی‌تر در بر دارند (کووکسس، ۲۰۰۲: ۴). در واقع همین عینی‌تر،

1. metaphor
2. metonymy
3. conventional knowledge
4. source domain
5. target domain

واقعی‌تر، جسمانی‌تر و ملموس‌تر بودن مفاهیم در قلمرو مبدأ، به بهتر فهمیدن مفاهیم انتزاعی قلمرو مقصد کمک می‌کند. تجربیات ما در جهان مادی، زمینه‌هایی طبیعی و منطقی برای درک قلمروهای انتزاعی فراهم می‌سازد.

اما فهمیدن یک قلمرو، به واسطه قلمرویی دیگر چگونه صورت می‌گیرد؟ مجموعه‌ای از تشابه و تناظرهای نظام‌مند میان قلمروهای مبدأ و مقصد وجود دارد؛ به این صورت که عناصر مفهومی قلمرو مقصد، با عناصر مفهومی قلمرو مبدأ شباهت و تناظر دارند و همین مسأله باعث فهم قلمرو مقصد، به کمک قلمرو مبدأ می‌شود. این تشابهات مفهومی، نگاشت^۱ نامیده می‌شوند. پس استعاره در واقع نگاشت از یک قلمرو مبدأ به یک قلمرو مقصد است (لیکاف^۲ و جانسون^۳، ۱۹۸۰).

پیش از ادامه بحث درباره اصطلاحات استعاری لازم است شواهدی دال بر وجود استعاره‌های مفهومی در ذهن سخنگویان زبان ارائه دهیم تا معلوم شود این استعاره‌های مفهومی واقعیت روان‌شناختی دارند. گیبس در مورد این مسأله تحقیق کرده و به این نتیجه رسیده‌است که مردم دانشی ذاتی درباره اساس استعاری بسیاری از اصطلاحات دارند. به‌طور مثال گیبس و ابرین (۱۹۹۰) از افرادی خواستند تصاویری ذهنی از تعدادی اصطلاح بسازند و از این طریق دانش و تصاویر قراردادی را که در ذهن آنها وجود داشت مورد بررسی قرار دادند. آنها از افراد شرکت‌کننده خواستند به پنج دسته از اصطلاحاتی که معنای غیر تحت‌اللفظی مشابهی داشتند نگاه کنند. اصطلاحات مربوط به فاش‌سازی چیزی، عصبانیت و خشم، دیوانگی، پنهان‌سازی و اعمال کنترل بودند. از این افراد خواسته شد تصاویری ذهنی از اصطلاحاتی که می‌بینند بسازند و سؤالاتی درباره این تصاویر از آنها پرسیده شد. اتفاق نظر قابل توجهی در تصاویر ساخته‌شده و سؤالات پاسخ داده‌شده وجود داشت. این اتفاق نظر در فهم اصطلاحات، در نتیجه استعاره‌های مفهومی حاصل می‌شود. به‌طور مثال در مورد مفهوم خشم، استعاره‌های «ذهن یک طرف است و خشم مایع داغی داخل یک ظرف است»، تضمین‌کننده این اتفاق نظر هستند (همان: ۲۰۵).

1. mapping
2. Lakoff
3. Johnson

اگر دانش ذاتی مردم درباره اصطلاحات، به‌وسیله استعاره‌های مفهومی شکل نمی‌گرفت، اتفاق نظر بسیار اندکی در میان فهم افراد مختلف از اصطلاحات مشابه وجود داشت. مردم اصطلاحات مربوط به عصبانیت را از طریق تصاویر مشابه و دانش معینی می‌فهمند، چراکه استعاره‌های مفهومی‌ای مانند «ذهن یک ظرف است و عصبانیت مایع داغی داخل یک ظرف است» در نظام مفهومی سخنگویان زبان وجود دارد. به‌طور کلی در بسیاری از موارد، آنچه معنای کلی یک اصطلاح را تعیین می‌کند، قلمرو مقصد استعاره مفهومی است که قابل اطلاق به اصطلاح مورد نظر است. همچنین معنای دقیق‌تر اصطلاح، به آن نگاشت مفهومی که بر اصطلاح اعمال می‌شود، بستگی دارد. به‌طور مثال معنای کلی اصطلاح «آتش گرفتن: سخت خشمگین شدن» به وجود استعاره مفهومی «خشم آتش است» بستگی دارد و معنی دقیق‌تر آن به نگاشت مفهومی «شدت آتش، شدت خشم است» میان قلمرو مبدأ (آتش) و قلمرو مقصد (خشم) وابسته است. به این ترتیب بخش بزرگی از اصطلاحات براساس استعاره‌های مفهومی تولید می‌شوند (کووکسس، ۲۰۰۲: ۲۰۳).

۴-۱-۱- اصطلاح مبتنی بر استعاره

در دیدگاه سنتی، استعاره تنها جزئی از زبان ادبی محسوب می‌شد، اما لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) عنوان کردند که استعاره‌ها نه تنها در زبان بسیار رایج‌اند، بلکه به افکارمان نیز نفوذ پیدا کرده‌اند. به عبارتی دیگر، نظام مفهومی ما حاوی استعاره‌هاست و این بدان معناست که مسائل مربوط به این استعاره‌ها دیگر مسأله‌هایی زبانی نیستند، بلکه مفهومی هستند. دقیقاً همین ادعا در مورد اصطلاحات نیز صادق است. یعنی اصطلاحات به هیچ وجه تنها زنجیره‌ای انتخابی از کلمات نیستند، بلکه محصول دانشی هستند که در نظام مفهومی ما وجود دارد. پس رابطه‌ای مستقیم میان استعاره و اصطلاح وجود دارد. در زبان فارسی اصطلاحات بسیاری را می‌توان یافت که براساس استعاره‌های مفهومی تولید و ادراک می‌شوند:

۱۷- داغ چیزی به دل کسی ماندن: آرزوی چیزی برای کسی ماندن و به آن دست نیافتن

۱۸- داغ چیزی را به دل کسی گذاشتن: کسی را از داشتن چیزی محروم کردن، امید کسی را در دست یافتن به چیزی ناامید کردن

۱۹- داغ چیزی را دیدن: از داشتن چیزی محروم شدن

۲۰- داغ دیدن: مصیبت مرگ یکی از عزیزان خود را در دل داشتن

۲۱- داغ کسی تازه شدن: به یاد رنج گذشته خود افتادن و دوباره رنج کشیدن

داغ در لغت علاوه بر معنای بسیار گرم و سوزان، به معنای لکه بازمانده بر پوست تن، ناشی از سوختگی یا ضربه شدید یا کوفتگی نیز هست. در برخی از اصطلاحات، داغ را در معنای احساس دریغ و درد، به سبب از دست دادن کسی یا چیزی می‌بینیم. در واقع لکه باقی‌مانده از سوختگی یا ضربه بر روی پوست که همیشه یادآور درد و رنج ناشی از آن سوختگی یا ضربه است و حسرت انسان را از آن اتفاق برمی‌انگیزد، شبیه به درد، ضربه یا تأثیرات روحی (حسرت، ندامت) از دست دادن چیزی یا کسی است. از این شباهت، برای بیان معنا در اصطلاحات فوق استفاده شده‌است. در واقع در اصطلاحات بالا با دو قلمرو مفهومی احساس دریغ و حسرت به‌عنوان قلمرو مقصد، و داغ به‌عنوان قلمرو مبدأ روبه‌رو هستیم. تمامی این اصطلاحات براساس استعاره مفهومی «احساس دریغ و حسرت، داغ است»، انگیخته شده‌اند. در نمونه‌های زیر نیز «سگ» قلمرو مبدأ است:

۲۲- سگ به دهان خود بستن: فحاشی کردن

۲۳- سگ دهن: فحاش

۲۴- سگ شدن: خشمگین و بدخلق و بددهن شدن

۲۵- روی سگ کسی بالا آمدن: به‌شدت خشمگین شدن و پرخاش کردن

۲۶- پا گذاشتن روی دم سگ: شخص شریر و تندخویی را از روی بی‌احتیاطی آزرده و در نتیجه او را به دشمنی خود برانگیختن

سگ حیوانی است که از آن به‌عنوان نگهبان محلی یا شخصی استفاده می‌شود. سگ هنگام نگهبانی با خشونت به سمت متجاوزان به حریم آن محل یا شخص حمله می‌کند و دائماً پارس می‌کند تا متجاوزان را دور کند. همین ویژگی سگ باعث شده‌است در برخی از اصطلاحات برای بیان خشونت، فحاشی و اخلاق تند از سگ استفاده شود. پس سگ به‌عنوان قلمرو مبدأ برای فهم بهتر و راحت‌تر قلمرو مقصد که تندخویی و فحاشی است، در این اصطلاحات به‌کار رفته‌است. البته باید خاطر نشان ساخت که استعاره «تندخو و فحاش سگ است»، زیرمجموعه استعاره‌ای بزرگ‌تر مثل «درنده‌خویی رفتار حیوانی است» می‌باشد.

۴-۲- مجاز

پس از استعاره، سازوکار شناختی دیگری که انگیزه به کار رفتن برخی واژه‌ها در بسیاری از اصطلاحات به‌شمار می‌رود، مجاز است. بلاغت سنتی، مجاز را به‌منزله یک صنعت ادبی تعریف می‌کند که به‌واسطه آن نام یک‌چیز برای اشاره به چیز دیگری به کار می‌رود که با مورد اول مرتبط است. این فرایند ارجاع انتقالی براساس چیزی ممکن می‌شود که نانبرگ (۱۹۷۸) آن را نقش ارجاعی می‌نامد. نقش ارجاعی اجازه می‌دهد نام یک ظرف برای اشاره به محتویات آن ظرف به کار رود، مثل وقتی که می‌گوییم «کتری دارد می‌جوشد». همین‌طور نقش ارجاعی اجازه می‌دهد نام یک تولیدکننده برای اشاره به محصول به کار رود: «پیکاسو دارد؟» یا «دیکنز در قفسه بالایی است» (تیلر، ۱۳۸۳: ۳۰۰).

به‌طور کلی می‌توان نام یک هنرمند خلاق و مشهور را برای اشاره به آثار هنری او به کار برد. همین‌طور برای یک حکومت هم می‌توان عموماً نام شهری را که در آن واقع شده‌است، به کار برد. البته لازم است هر مورد معین از یک نقش ارجاعی، براساس پیکره‌ای از دانش و باورهای خلاصه‌شده در یک چارچوب مناسب تأیید شود.

چنین مثال‌هایی نشان می‌دهند که جوهر مجاز در جایی قرار دارد که احتمال برقراری پیوند بین چیزهایی که در یک ساختار مفهومی معین با هم رخ می‌دهند وجود داشته باشد. این توصیف نسبت به توصیف بلاغت سنتی، نشان‌دهنده فهم گسترده‌تری از مجاز است. لازم نیست این چیزها به صورت مکانی در کنار هم باشند و مجاز هم به عمل ارجاعی محدود نمی‌شود. در نگاهی گسترده‌تر، مجاز به یکی از اساسی‌ترین مراحل بسط معنی تبدیل می‌شود، شاید حتی اساسی‌تر از استعاره (همان: ۳۰۲).

۴-۲-۱- اصطلاح مبتنی بر مجاز

مجاز نیز مانند استعاره یکی از سازوکارهای شناختی دخیل در تولید و درک بسیاری از اصطلاحات فارسی است. به نمونه‌های زیر توجه نمایید:

۲۷- دست بالا کردن: اقدام کردن، آماده انجام دادن کاری شدن/ وسایل ازدواج و عروسی را

فراهم کردن

۲۸- دست گرفتن: مشغول شدن، پرداختن

اصطلاحات بالا بیانگر نوعی فعالیت هستند، در واقع واژه «دست» برای بیان فعالیت به کار رفته است. یعنی این اصطلاحات، مبنی بر مجاز دست به جای فعالیت هستند. اساس این نوع مجاز آن است که اغلب فعالیت‌های روزمره انسان‌ها به وسیله دست‌هایشان انجام می‌شود. البته باید توجه داشت که این نوع مجاز می‌تواند موردی از مجاز کلی‌تر ابزار مورد استفاده در یک فعالیت به جای آن فعالیت باشد. بنابراین ممکن است «دست» در این موارد، به عنوان ابزار تلقی شود (کووکسس، ۲۰۰۲: ۲۰۸). این تلقی در مثال‌های زیر هم دیده می‌شود:

۲۹- دست کسی بودن: در تصرف یا تملک کسی بودن/ به اختیار کسی بودن، تابع اراده کسی بودن

۳۰- زیر دست کسی کار کردن: به فرمان کسی کار کردن

اصطلاحات بالا بیانگر کنترل و تسلط‌اند. این اصطلاحات بر مبنای مجاز دست به جای کنترل انگیخته شده‌اند. علت آن است که انسان‌ها اغلب برای کنترل یافتن بر اشیاء پیرامونشان از دست‌های خود استفاده می‌کنند. در نمونه‌های زیر «سر» مجاز واقع شده است:

۳۱- به سر کسی زدن: به فکر کسی رسیدن، به ذهن کسی راه یافتن

۳۲- کله داشتن: بسیار باشعور و باهوش بودن

در اصطلاحات فوق منظور از سر (یا کله)، نیروی عقلانی، فکر، ذهن یا توانایی ذهنی است. علت آن است که مغز انسان داخل جمجمه قرار دارد و جایگاه جمجمه نیز سر است. مغز فعالیت تمام اندام‌ها را کنترل می‌کند و همه چیز در مغز پردازش می‌شود. قدرت تفکر و تصمیم‌گیری ما همگی منوط به توانایی‌های ذهنی ماست و جایگاه تمام این توانایی‌ها در سر قرار دارد. سر مانند ظرفی است که تمامی توانایی‌های ذهنی و عقلانی ما را در خود جای داده است. در اصطلاحات بالا این ظرف برای اشاره به محتویات آن به کار رفته است. پس با مجاز سر به جای توانایی ذهنی (نیروی عقلانی، تفکر، ذهن) روبه‌رو هستیم.

۳-۴- دانش متعارف

منظور از دانش متعارف، دانش مشترکی است که مردم در هر فرهنگی درباره یک قلمرو مفهومی (مانند دست انسان) دارند. این دانش مشترک شامل اطلاعات مشترک درباره

قسمت‌های مختلف دست انسان، شکل آن، اندازه، عملکرد و کاربرد آن، به اضافه سلسله مراتب بزرگ‌تری است که دست قسمتی از آن است (مثلاً دست قسمتی از بازو است) (همان: ۲۰۷). برای نمونه اصطلاح «دست کسی بند/ پر بودن: مشغول کاری بودن» را در نظر می‌گیریم. چه توضیحی می‌توان برای معنای این اصطلاح ارائه کرد؟ همه می‌دانند اگر چیزی را در دستشان گرفته باشند، دیگر نمی‌توانند - یا دست کم به راحتی نمی‌توانند - چیز دیگری را با دستشان بردارند و یا با دستشان به فعالیت دیگری بپردازند. البته شاید این تنها توضیحی نباشد که می‌توان برای معنای این اصطلاح ارائه داد، اما همین دانش متعارف (و نه استعاری یا مجازی) است که زمینه و در نتیجه انگیزه چنین معنایی را فراهم می‌سازد. در هریک از اصطلاحات زیر نیز می‌توان معنای اصطلاحی را براساس دانش متعارف درک کرد:

۳۳- پشت گوش خود را دیدن: کار محال کردن

در حالت عادی و بدون وسیله‌ای مانند آینه، امکان ندارد انسان بتواند پشت گوش خود را ببیند. پس چنین عبارتی به کاری محال اشاره دارد.

۳۴- به یک فوت بندبودن: سست‌بنیاد بودن

اگر چیزی تنها با فوت کردن پراکنده شود یا فروریزد، یعنی آنقدر سست و شل است که حتی در برابر دمیدن هوا از دهان (که نیروی ناچیزی دارد) نیز مقاومت ندارد.

۳۵- جای سوزن‌انداختن نبودن: بسیار شلوغ بودن، انبوه شدن اشخاص یا اشیا به حدی که دیگر کوچک‌ترین فاصله میان آنها نباشد.

سوزن شیئی است بسیار نازک و کوچک که جای بسیار اندکی را اشغال می‌کند. اگر در مکانی جا برای یک سوزن هم نباشد، یعنی آن مکان بسیار بسیار شلوغ است.

۳۶- پول خود را توی چاه ریختن: پول خود را هدر دادن، بی حساب و کتاب خرج کردن

ریختن هر چیزی به درون چاه، تقریباً به معنای از دست دادن آن است؛ چراکه در آوردن چیزی که داخل چاه می‌افتد، بسیار مشکل و معمولاً غیرممکن است.

۵- نتیجه‌گیری

اصطلاحات زبان فارسی قابل دسته‌بندی به دو گروه عبارات ترکیبی اصطلاحی و عبارات اصطلاحی هستند؛ یعنی می‌توان در بسیاری از اصطلاحات، نوعی ارتباط یک‌به‌یک میان

اجزای صوری اصطلاح و اجزای معنایی آن برقرار کرد و در بقیه، برقراری چنین ارتباطی ممکن نیست.

استعاره، مجاز و دانش متعارف، به‌عنوان سازوکارهای شناختی دخیل در تولید و درک اصطلاحات، در بسیاری از اصطلاحات زبان فارسی، انگیزه به‌کار رفتن واژه‌های معینی هستند. بسیاری از اصطلاحات فارسی دارای ویژگی انگیزتگی هستند و صرفاً دل‌خواهی یا قراردادی تولید نشده‌اند. در برخی موارد (که تعدادشان کم نیست)، اصطلاحاتی را می‌یابیم که براساس بیش از یک سازوکار شناختی انگیزته شده‌اند. برای مثال اصطلاحات ۲۷ و ۲۸ علاوه بر مجاز، نوعی استعاره نیز در خود دارند. استعاره کنترل، گرفتن چیزی در دست است. انسان‌ها وقتی چیزی را در دست می‌گیرند، بر آن کنترل پیدا می‌کنند و می‌توانند کاری که دوست دارند، با آن انجام دهند. همین توانایی اساس این استعاره است. در مورد اصطلاحات ۳۱ و ۳۲ نیز همین مسأله صادق است.

در این تحقیق تقسیم‌بندی نانبرگ و همکارانش و نیز تقسیم‌بندی رایج در رویکرد زبان‌شناسی شناختی، در اصطلاحات زبان فارسی مورد بررسی قرار گرفت. اصطلاحات از فرهنگ فارسی عامیانه، اثر ابوالحسن نجفی (۱۳۷۸) انتخاب شدند. طی بررسی مشخص شد که هر دو تقسیم‌بندی فوق به‌خوبی بر اصطلاحات زبان فارسی اعمال می‌شوند. تعداد اصطلاحاتی که از میان اصطلاحات بررسی شده، حاوی هر یک از سازوکارهای شناختی هستند، به اضافه تعداد عبارات ترکیبی اصطلاحی و عبارات اصطلاحی، در جدول زیر آمده‌است:

عبارات ترکیبی اصطلاحی	۷۳ مورد
عبارات اصطلاحی	۶۴ مورد
اصطلاحات حاوی استعاره	۹۷ مورد
اصطلاحات حاوی مجاز	۷۵ مورد
اصطلاحات حاوی دانش متعارف	۵۷ مورد
تعداد کل اصطلاحات	۳۶۶ مورد

هم اصطلاحات بخش‌پذیر و هم اصطلاحات انگیخته به لحاظ معنایی شفاف‌اند، یعنی می‌توان معنای آنها را به‌طور کلی حدس زد، اما در مورد اصطلاحات بخش‌ناپذیر (عبارات اصطلاحی) به‌سختی می‌توان در مورد معنای اصطلاحی حدسیاتی زد. بنابراین این دسته از اصطلاحات، به لحاظ معنایی گنگ و تیره‌اند. به این ترتیب عناصر بخش‌پذیری، استعاره، مجاز و دانش متعارف در تعیین معنای اصطلاح دخیل‌اند. بر همین اساس، نگارندگان عبارات ترکیبی اصطلاحی و اصطلاحاتی را که در آنها یک (یا چند) سازوکار شناختی وجود دارد، به لحاظ معنایی، اصطلاحات شفاف، و عبارات اصطلاحی را اصطلاحات تیره می‌نامند.

یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد تعداد اصطلاحات شفاف بسیار بیشتر از اصطلاحات تیره است و این همان ادعایی است که رویکردهای جدید زبان‌شناسی نسبت به اصطلاحات دارند. این یافته‌ها همگی مبین آن‌اند که اصطلاحات ماهیتاً مفهومی هستند و نه زبانی؛ زیرا شناخت و درکی که انسان از جهان پیرامون خود به دست می‌آورد، به فهم اصطلاحات کمک می‌کند.

منابع

- تیلر، جان رابرت (۱۳۸۳)، «بسط مقوله: مجاز و استعاره»، ترجمهٔ مریم صابری نوری فام، استعاره، مبنا و ابزار زیبایی‌آفرینی، به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: سوره مهر صص ۲۹۹-۳۳۶.
- شکورزاده، ابراهیم (۱۳۷۲)، ده‌هزار مثل فارسی و بیست‌هزار معادل آنها، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی عامیانه، تهران: نیلوفر.
- Abel, B (2003), "English idioms in the first language and second language lexicon: A dual representation approach", *Second language research*, 19: 329-358.
- Akmajian, A; R. A Demers & R. M. Hamish (1987), *Linguistics: An introduction to language and communication*, 2nd edition, Cambridge, MA: The MIT Press.
- Billkova, I (2000), *Czech and English Idioms of Body Parts: A View from Cognitive Semantics*, University of Glasgow, Dissertation.

- Cacciari, C. & Glucksberg, S (1991), "Understanding idiomatic expressions: The contribution of word meanings", In: G.B. Simpson (ED), *Understanding word and sentence* (pp. 251-273). Amsterdam: Elsevier, North-Holand.
- Cacciari, C. & Tabbossi, P (1993), *Idioms*, Hillsdale, NJ: Erlbaum.
- Carter, R. & McCarthy, M (1988), *Vocabulary and Language Teaching*, London Longman.
- Clark, H. & Clark, E. V (1977), *Psychology and Language: An introduction to psycholinguistics*, New York: Harcourt Brace.
- Evans, V. & Green, M (2006), *Cognitive Linguistics: An Introduction*, Edinburg University Press.
- Fernando, C (1996), *Idioms and Idiomaticity*, Oxford: Oxford University Press.
- Filipec, J. & Cermak, F (1985), *Ceska lexikologie*, Praha: Academia.
- Gibbs, R. W (1980), "Spilling the beans on understanding and memory for idioms idioms in conversation", *Memory and Cognition*, 8: 449-456.
- _____ (1994), *The poetics of mind: Figurative thought, language, and understanding*, Cambridge: Cambridge University Press.
- _____ (2007), "Idioms and formulaic language", In: *Oxford handbook of cognitive linguistics*, ed. By D. Geeraerts and H. Cuyckens, Oxford University Press.
- Gibbs, R. W. & Nayak, N. P (1989), "Psycholinguistic studies on the syntactic behavior of idioms", *Cognitive Psychology*, 21: 100-138.
- Gibbs, R. W; Nayak, N. P & Cutting [J.]C (1989), "How to kick the bucket and not decompose: Analyzability and idiom processing", *Memory and Language*, 28: 576-593.
- Gibbs, R. W; Nayak, N. P Bolton, J. L & Keppel, M. E (1989), "Speakers' assumptions about the lexical flexibility of idioms", *Memory and Cognition*, 17: 58-68.
- Gibbs, R. W & O'Brien, E. J (1990), "Idioms and mental imagery: The metaphorical motivation for idiomatic meaning", *Cogniion*, 36: 35-68.

- Hamblin, J. L & Gibbs, R. W (1999), "Why you can't kick the bucket as you slowly die: Verbs in idiom comprehension", *Journal of Psycholinguistic Research*, 28: 25-39.
- Ifill, T (2002), "Seeking the Nature of Idioms: A Study in Idiomatic Structure", Haverford College.
- Keyser, B & Bly, B. M (1999), "Swimming against the current: Do idioms reflect conceptual structure?", *Journal of Pragmatics*, 31: 1559-1578.
- Kovecses, Z (2002), "Metaphor, Metonymy, and Idioms", In: *Metaphor: A Practical Introduction*, New York: Oxford University Press.
- Kovecses, Z & Szabo, P (1996), "Idioms: A view from cognitive semantics", *Applied Linguistics*, 17: 326-55.
- Lakoff, G & Johnson, M (1980), *Metaphors we live by*, Chicago & London: The University of Chicago Press.
- Laval, V (2003), "Idiom comprehension and metapragmatic knowledge in French children", *Journal of Pragmatics*, 35: 723-739.
- Libben, M. R & Titone, D. A (2008), "The multidetermined nature of idiom processing", *Memory and Cognition*, 36(6): 1103-1121.
- Moon, R (1998), *Fixed expressions and idioms in English: A corpus-based approach*, Oxford: Clarendon.
- Nunberg, G (1978), "The pragmatics of reference", Bloomington, IN: Indiana University Linguistics.
- Nunberg, G; Sag, I. A & Wasow, T (1994), "Idioms", *Language*, 70:491-534.
- Ortony, A (1975), "Why metaphors are necessary and not just nice", *Educational Theory*, 25: 45-53.
- Titone, D & Connine, C (1999), "On the compositional and noncompositional nature of idiomatic expressions", *Journal of Pragmatics*, 31: 1656-74.
- Vokacova, J (2005), "A Comparative View of English, Czech, French and German Idioms", *Theory and Practice in English Studies 3: Proceedings from the Eighth Conference of British, American and Canadian Studies*.